

که چه گویی درین حدیث که رسول صم وقتیکه مُحْرِم بود در زیر سایبانها راه میرفت، گفت بلی این حدیث نیز صحیحست، پس فرمود ای فقیه احکام الهی را بعضی بر بعضی قیاس نتوان کرد و هر که برای خود در احکام الهی خوض کند از راه راست دور افتد و عبارت امام این بود که فرمود: **مَنْ أَقَامَ عَلَيَّ رَأْيَهُ الدَّلِيلَ فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِيلِ** آن فقیه در پیش هارون از خنده خود خجل و منفعل شد.

در کتاب **ریاض القدس** که مشتملست بر هزار حکایت آورده که روزی امام بیمار شد جهودی طبیب را آوردند تا معالجه کند، حضرت امام فرمود یک لحظه باش که مرا دوستیست تا باوی مشورت کنم، پس روی از وی بگردانید و بردست راست روی قبله آورد و این دو بیت بخواند:

أَنْتَ أَمْرَضْتَنِي وَ أَنْتَ طَبِيبِي **فَتَفَضَّلْ بِنَظَرَةٍ يَا حَبِيبِي**
وَ اعْفِنِي مِنْ شَرَابٍ وَ دِيكَ كَأَسَا **كُنَّ زِدْنِي حَلَاوَةَ التَّقْرِيبِ**

معنی بیت اول اینست که تو ای بار خدای بیمار ساخته ای مرا و تویی طبیب من پس فضل کن بیک نظر ای دوست من و معنی بیت دوم اینست که بیمای از شراب دوستی خود بر من کاسه بی بعد از آن زیاده کن شیرینی نزدیک گردانیدن مرا بحضرت خود هنوز امام این آیات را تمام نکرده بود که اثر صحت در بشرة مبارکش ظاهر شد و فی الفور مرض بکلی زایل گشت و طبیب جهود حیران مینگریست و بعد از مشاهده آن حال گفت ای امام اول گمان من آن بود که تو بیماری و من طبیب اکنون متحقق شد که من بیمارم و تو طبیب، علاج من کن، امام اسلام برو عرضه کرد و مسلمان شد.

روزی امام کاظم (ع) شنید که کسی از خدا مرگ میخواست، گفت ای مرد میان تو و خدا قرابت و محبت تمامست که از اشتیاق او مرگ میطلبی؟ گفت نی، فرمود فَأَنْتَ إِذَا كُنْتُمْ هَالِكًا أَبَدًا یعنی پس تو درین مقام آرزو میکنی هلاک جاودانی را.

۱ - در فهرستها نامی ازین کتاب نیست

۲ - نسخه ۵: و هر که این رباعی را بصدق و اعتقاد بخواند شفا یابد.

روزی هارون الرشید با امام گفت فدک را محدود کن تا بتو باز گذارم که میدانم در باب آن براهل بیت ظلم رفتست و مرا یقین شده که آن قریه حق بنی فاطمه است ، امام گفت که اگر محدود کنم چنانکه حق اوست ، دانم که ترا دل یاری ندهد تا آنرا بمن باز گذاری ، هارون سوگند یاد کرد که باز گذارم ، امام فرمود که حد اول آن عدنست ، رنگ هارون ازین سخن بگشت ، گفت دیگر ، امام فرمود که حد ثانی سمرقندست ، رنگ هارون زرد شد ، گفت دیگر ، امام فرمود حد ثالث افریقیه مغربست ، رنگ هارون از زردی بسرخ گشت از غایت غضب ، گفت دیگر ، امام فرمود که حد رابع دریای ارمنیه است ، رنگ هارون از سرخی بسیاهی گشت از بسکه تیره و غلیظ شد ، مدتی مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ای کاظم تو حدود ممالک ما را نام بردی یعنی آنچه از ممالک در حیطه تصرف تست حق بنی فاطمه است ، و بنی عباس بظلم غصب کرده اند ، امام فرمود ای هارون من اول ترا گفتم که بدین تعدید راضی نخواهی شد و تو از من نشیدی ، بعد ازین قضیه هارون با امام دل بد کرد و بقصد قتل او میان بر بست و یحیی بن خالد برمکی^۱ از هارون این داعیه دریافت و بمنح او و حمایت امام برخاست ، بعد از چند گاه امام را دانهیی از کف دست مبارک بر آمد و فرمود که این نشانه وفات ائمه اهل بیت است و در آن نزدیکی وفات یافت و گویند بزهر هارون شهید گردید ، و هارون یحیی را از جهت حمایت امام بقتل رسانید .

۱ - ابوالفضل یحیی بن خالد برمکی (۱۲۰ - ۱۹۰ هـ) در سال ۱۵۸ حکومت آذربایجان را داشت و در ۱۶۱ مؤدب هارون گردید و در ۱۶۳ رئیس دیوان رسائل شد و در سال ۱۷۰ پوزارت رسید (معجم الانساب) .

www.KetabFarsi.com

فصل هشتم

در ذکر بعضی از کلمات قدسیه امام علی رضا علیه السلام در کشف الغمه از ابراهیم بن عباس نقل کرده که گفت در آن مجلس بودم که شخصی از امام سؤال کرد که آیا خدای تعالی بندگان را تکلیف مالایطاق کند؟ فرمود **هُوَ عَدْلٌ مِنْ ذَلِكَ**، او عادل ترست از اینکه تو گمان برده‌یی، گفت آیا بندگان قادر هستند بر هر چه اراده کنند؟ فرمود: **هُمْ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ**، ایشان عاجز ترند از آنچه تو خیال کرده‌یی.

هم در کشف الغمه آورده که حسن بن خالد گفت که مردی بر امام درآمد گفت یا امام چه دلیل داری بر قدم حق و حدوث خلق؟ فرمود که تو نبودی پس موجود شدی و تو میدانی که بخود نفس خود را نیافریدی و میدانی که مثل تو کس نفس ترا نیافریده، پس دانستی که تو حادثی و آنکه ترا آفرید قدیمست.

امام باسناد خود حدیثی آورده که یاد گیرید از غراب سه خصلت، اول **سَفَادِ** وی یعنی جفتی کردن وی در خلوتها چه هرگز کسی جفت شدن زاغان را ندیدست، دوم **بُكُورِ** وی یعنی هرگز شب ذخیره نهد برای روز آینده و چون بامداد شود بطلب روزی پرواز کند، سوم **حَذَرِ** وی یعنی چون از دور کسی را ببیند حذر کند و فرار نماید که مبادا از او ضرر یابد.

در کشف الغمه آورده که از امام پرسیدند که جد بزرگوار تو امام جعفر صادق علیه السلام فرمودست: **لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ**، جبر نیست و تفویض نیست یعنی هیچکدام ازین دو مذهب صحیح نیست و هر دو باطلست، بلکه

۱ - ابراهیم بن عباس بن محمد بن سول کاتب مشهور بصولی مترسل و شاعر مشهور وفاتش ۲۴۳ هـ جد دوم او سول از مردم جرجان بوده و ازوست کتاب رسائل، کتاب الدولة العباسیه، کتاب العطر، کتاب البطح (لفت نامه)

۲ - حسن بن خالد بن محمد بن علی البرقی کنیتش ابوعلی از ثقات و صاحب کتاب نوادرست «رجال نجاشی ص ۴۵ چاپ بمبئی».

مذهب حق امریست دایر میان جبر و تفویض ، پس گفتند ای امام آن امریکه میان جبر و تفویضست کدامست ؟ امام فرمود که جبر کفرست زیرا که جبر آنست که گویند بنده مطلقاً اختیار ندارد و تفویض شرکست زیرا که تفویض آنست که گویند بنده همه گونه اختیار دارد و خدا در کار او اصلاً دخل و تصرف نمیکند ، و امرینهما آنست که بآنچه خدای تعالی امر کرده باشد قیام نمایند و از آنچه نهی فرموده باز ایستند .

از امام سؤال کردند که جهت چیست که تهجد گزاران روی خوب و سیمای نیکو دارند ، فرمود که با پروردگار خود بخلوت صحبت میدارند پس میپوشاند بریشان کسوتی از نور خود .

روزی مأمون بیمار شد و در آن بیماری عهد کرد که اگر شفا یابد مال، کثیر صدقه بدهد چون شفا یافت خواست که بعهد خود وفا کند همه علماء و فقهارا حاضر ساخت و گفت من عهد کرده‌ام که مال کثیر صدقه بدهم و شما بگوئید که مال کثیر چه مقدارست تا من صدقه کنم و از عهده عهد بیرون آیم ، هر کس در آن سخنی گفت یکی ده هزار و یکی صد هزار دینار بیش و کم گفتند و خاطر مأمون از سخن هیچکدام آرام نیافت آخر التماس نمود از حضرت امام که قدم رنجه فرماید و مشکل را حل نماید ، امام بآن مجلس درآمد و علماء اقوال خود عرض کردند و هیچ سخن درجه قبول نیافت ، گفتند پس شما بفرمایید فرمود هشتاد و سه دینار زر برفقراء قسمت کن تا از عهده عهد خود بیرون آمده باشی ، علماء بیکبار آواز برداشتند که حضرت امام برین کلام دلیلی اقامت کند تا موجب مزید اطمینان شود ، امام فرمود حقتعالی در کلام مجید خود حضرت رسول ص و صحابه کرام او را خطاب کرده و فرموده: **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ** یعنی بتحقیق که یاری کرد شمارا خدا در موطن های بسیار و آن موطن کثیره هشتاد و سه موطن است از غزوات^۱ و سرایا^۲ چنانکه در تواریخ و سیر مقرر شده ، مأمون را دل قرار گرفت و علماء مسلم داشتند و آفرین گفتند .

۱ - سوره نهم (التوبه) آیه بیست و پنجم .

۲ - غزوات جمع غزوه و آن جنگ مؤمنین با کفارست بجهت اسلام بشرطیکه رسول خدا یا امام وقت در آن جنگ همراه باشد (غیاث اللغات) (حبیب السیرج ۱ ص ۳۳۴) .

۳ - سرایا جمع سریه و آن جنگ مؤمنین با کفارست بسرکردگی امام وقت (غیاث اللغات)

فصل نهم

در ذکر بعضی از عبارات لطیفه امام محمد تقی علیه السلام
امام فرمود که مال دنیا جمع نشود الا بینج خصلت اول : بخل شدید ،
دوم : امل طویل ، سوم : حرص غالب ، چهارم : قطع رحم ، پنجم : ایثار دنیا
بر آخرت .

امام علیه السلام در نصیحت اصحاب فرمود که چون شمارا بپرسند که
از خدای میترسید یا نی جواب نگویید و خاموش باشید زیرا که اگر گوید نمیترسیم
کافر باشید و اگر گوید میترسیم کاذب باشید چرا که معامله شما برخلاف معامله
ترسکارانست .

در کشف الغمّه از کتاب حافظ عبدالعزیز جنابدی^۱ نقل کرده که امام
فرموده چهار چیزست که مدد مردمست بر عمل خیر ، اول صحّت ، دوم غنی سوم علم
چهارم توفیق .

هم در آن کتابست که امام فرمود که هر که بخدا مستغنی شود خلق محتاج
او شوند .

و فرمود هر که تقوی ورزد مردم بی اختیار او را دوست گیرند .
و فرمود که جمال آدمی در زبان اوست و کمال او در عقل او ،
و فرمود که روز عدل بر ظالم سخت ترست از روز ظلم بر مظلوم .

و فرمود که جدل با نفس مورث شکرست ،

و فرمود که طامع در وثاق^۲ ذل^۳ است ،

و فرمود که دانایان غربائند در میان نادانان ،

۱ - معروف باین الاخضر (۵۲۴ - ۶۱۱ هـ) مؤلف معالم العترة النبوية و معارف اهل بیت
الفاطمية (هدية المارفين ج ۱ ص ۵۷۹) .

۲ - غنی : بالکسر توانگری و بی نیازی . (منتخب)

۳ - وثاق ، بفتح و کسر : قید ، بند .

۴ - ذل ، بضم اول و تشدید لام : خواری .

و فرمود که صبر در مصیبت شتاب‌کننده است ،

صاحب کشف الغمّه آوردست که مائلی امام را گفت مرا عطا کن چیزی بقدر همت و مروّت خود ، امام گفت معذور دار که دسترس آن ندارم ، گفت مرا عطا کن چیزی بقدر همت من ، خازن را گفت تا دو بیست مثقال زرسرخ بوی دهد ،

صاحب کشف الغمّه از تذکره ابن حمدون نقل کرده که امام فرمود
الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ یعنی روی آوردن
 بخدای بدلهای تمامتر و نافع ترست از افکندن در محنت و تعب جوارح را باعمال، یعنی
 اصل کار توجه دلست بحضرت پروردگار و عمل تن فرع آنست چه عمل تن بی حضور
 دل حکم جسد بی روح دارد ،

فصل دهم

در ذکر بعضی از اشارات شریفه و عبارات لطیفه امام علی نقی علیه السلام در کشف الغمه از علی بن محمد نوفلی نقل کرده که امام گفت اسم اعظم هفتاد و سه حرفست از آن جمله یکی نزد آصف بن برخیا بود که ببرکت آن تخت بلقیس را بیک طرفه العین از چندین ماهه راه نزد سلیمان حاضر کرد، از اسم اعظم هفتاد و دو حرف نزد ماست و یک حرف در خزانه غیبست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بر آن اطلاع ندارد، در بعضی تواریخ آورده اند که روزی امام بمجلس متوکل در آمد و پهلوی وی بنشست متوکل در دستار امام نگریست، دید که بغایت قماش آن نفیس است از روی تعرض گفت ای هادی این دستار که بر سرداری بچند خریده‌ی فرمود آنکس که برای من آورده بیانصد درم نقره خریدست، متوکل گفت اسراف کرده‌ی که دستاری بیانصد درم نقره بر سر نهاده‌ی، امام گفت من شنیده‌ام که تو درین ایام کنیزک جمیله بی بهزار دینار زرسرخ خریده‌ی، متوکل گفت، همچنانست که شنیده‌ی امام فرمود من بیانصد درم نقره دستاری گرفته‌ام بجهت شریفترین اعضای خود و تو بهزار دینار زرسرخ کنیزکی خریده‌ی از برای خسیس ترین اعضای خود، انصاف ده که اسراف در کداست، متوکل بغایت خجل و منفعل گشت و گفت انصاف آنست که ما را در تعرض بنی هاشم صرفه نیست و فرمود تا صد هزار درم صلۀ این جواب آوردند و بخدام امام تسلیم کردند،

روزی متوکل دملی بزرگ بر آورده بود بر عضوی که خطر عظیم داشت و سر نمی‌کرد و از غایت دردمندی در تب محرق افتاده بود و اطباء از معالجه فرو مانده بودند، مادر متوکل بحضرت امام ارادت تمام داشت، کسی نزد او فرستاد و از روی نیازمندی استعلاج کرد^۲ امام فرمود که روغن گوسفند با گلاب بیامیزند و بر آن دمل نهند تا درد ساکن شود و سر بگشاید، این سخن بمتوکل عرض کردند

۱ - علی بن محمد بن سلیمان النوفلی شیمة امامیه بوده و احوالش معلوم نیست «تنقیح المقال»

۲ - و مادر خلیفه نذر کرد که اگر پسر او شفا یابد مال بسیار نزد هادی (ع)

فرستد و در آن اثناء روزی فتح بن خاقان که در سلک مقربان خلیفه انتظام داشت با وی گفت که کسی پیش علی بن محمد نقی میباید فرستاد و استعلاج کرد شاید بدوائی نافع اشارت کند و متوکل برین موجب عمل نموده هادی (ع) فرمود «حییب العیج ۲ ص ۹۷»

وقتیکه اطباء حاضر بودند، بر آن معالجه بخدمت کردند و آن دوا را نپسندیدند، این خبر
 بمادر متوکل رسید، اطباء را ناسزای فاحش گفت و خود بیامد و ایشانرا از پیش
 متوکل بزجر و عنف تمام اخراج کرد و بدست خود آن بساخت و بر دمل متوکل
 نهاد، فی الفور درد فرونشست و اثر صحت در زبان ظاهر شد و فی الحال سر دمل
 بگشاد و مواد فاسده دفع شد، متوکل هم در آنروز ده هزار مثقال زرسرخ مسکوک
 در میان کرد و مهر خاصه خود بر آن نهاد و بطریق نیاز برای امام فرستاد، بعد از
 چند روز حاسدان بعرض متوکل رسانیدند که امام داعیه خلافت دارد و هر زری
 که شما بطریق نذر بوی میدهید همه را باسلحه میدهد و تمام شیعیان وی و شیعیان
 پدر وی بر دست اویبعت کرده اند و در دم خروج خواهد کرد و فتنه عظیم قائم خواهد
 ساخت، متوکل ظن بد برد و شبی سعید حاجب را گفت نردبانی ببر و از راه بام نیمه
 شب بر هادی در آی و بین که در چه کارست و در خانه های او و خلوتخانه خاص او
 از اسلحه و اسباب و ادوات سلطنت آنچه یابی بردار و نزد من آر، سعید با چند خادم
 نردبانی گرفته بیامد و بردیوار خانه امام نهاده از راه بام با چند کس بمیان سرای امام
 فرود آمد، اتفاقاً آنشب بغایت تاریک بود و سعید نمیدانست که بکدام خانه در آید
 و چگونه تفحص حال نماید، ناگاه امام از درون خلوتخانه خود آواز داد که ای
 سعید همانجا باش تا برای تو چراغی فرستم، سعید متحیر شد که امام از کجا دانست
 که من آمده ام، بعد از ساعتی خادم آمد و چراغی افروخته و یکدسته کلید آورد و گفت
 امام فرمود که تمام خانه های ما را تفحص کن و هر چه یابی که از جنس اسلحه باشد و آلت
 حرب، بر گیر و بعد از آن نزد ما آی، پس خادم یک یک خانه هارا در گشاد و سعید
 در آمد و هیچ چیز از آنچه میجست نیافت. پس نزد امام آمد و چون بخلوتخانه او قدم
 نهاد دید حصیری افکنده و مصلائی بر آن گسترده و امام روی بقبله نشسته و بر کنار مصلی
 شمشیر بست در غلاف نهاده و همیان ده هزار دینار زر متوکل هم بمهر او در گوشه
 خلوتخانه افتاده. امام فرمود که از اسباب سلطنت درین خلوتخانه این شمشیر و این
 زرست که درین روزها متوکل فرستاده، این هر دورا بردار و پیش او ببر تا حقیقت
 حال ساعیان و حسودان برو مکشوف گردد، سعید آن شمشیر و همیانرا گرفته پیش
 متوکل آورد و قصه را مشروح باز گفت، چون متوکل همیانرا بمهر خود دید بغایت خجل
 و منفعل شد و از کرده پشیمان گردید و چندی را از آن ساعیان بسیاست رسانید و ده هزار
 مثقال زر در میان دیگر کرد و هر دو همیانرا بخدمت امام فرستاد و عذر بسیار خواست،

فصل یازدهم

در ذکر بعضی از انفاس متبرکه که امام حسن عسکری علیه السلام
محمد بن اقرع^۱ گوید که در خاطر من افتاد که آیا ائمه علیهم السلام را احتلام
می افتد یا نه خواستم که از امام سؤال کنم چون چشمم بروی افتاد هیبت او سرا فرو
گرفت و شرم داشتم که آنرا ازو بپرسم . امام روی در من کرد و گفت جواب آن
سؤال تو این آیتست که حق سبحانه و تعالی میفرماید : **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ**
سُلْطَانٌ^۲ یعنی بدرستی که نیست ترا ای شیطان بر بندگان مخلص من قوتی و استیلائی
در اغواء و اضلال ، پس فرمود که احتلام از عملهای شیطانست و شیطان را بر عبید
خاص دسترس نیست ،

ابوهاشم^۳ گوید : از امام شنیدم که گفت فضل کلام حق بر کلام خلق
چون فضل حقست بر خلق و فضل کلام ما بر کلام سایر مردمان چون فضل ماست
بر ایشان .

وامام فرمود که فقر با ما بهترست از غنا با دیگران و قتل با ما بهترست
از حیات با دیگران ،

روزی امام در راهی میگذشت دشمنی بغایت قبیح الوجه سر راه بر امام
گرفت و از روی تعرض و انکار گفت اگر در دعوی امامت صادقی مرا مسخ گردان
امام فرمود : **لَوْ هَمَمْتُ بِذَلِكَ لَكَانَ نِصْفَ الْعَمَلِ مَفْرُوعًا عَنْهُ** یعنی اگر همت برینکار
گمارم هر آینه نصف کار کرده شدست یعنی تو خود بحسب معنی مسخ شده‌یی و آن
نصف عملست که کرده شده و بحسب صورت مسخ شدنت باقیست که نصف دیگرست
آن منکر از تعرض خود و جواب امام خجل شد و بانفعال تمام از پیش امام برفت

۱ - محمد بن الربیع الاقرع از روای حدیثست و بیش ازین از حالش معلوم نیست ، « تنقیح

المقال » .

۲ - سوره پانزدهم (الحجر) آیه چهل و دوم .

۳ - ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری از ثقات و اصحاب امام حسن عسکری بودست ،

« تنقیح المقال » .

www.KetabFarsi.com

فصل دوازدهم

در ذکر بعضی از علامات امام محمد مهدی علیه السلام

چون از آنحضرت سخنی منقول نیست لاجرم بذکر بعضی از علامات انفسی آن امام و اساراتیکه در زمان او بظهور آید شروع افتاد و چون علامات آفاقی بسیار ویشمارست و تفصیل آن مناسب این مقام نیست بترك داد و آنچه درین فصل ایراد می یابد چهل علامتست .

اول - حکیمه عَمَّة امام حسن عسکری ؛ گوید که بر مادر امام تا وقت وضع حمل هیچ نشانی از نشانهای حاملات ظاهر نبود و در حین ولادت وی نوری ظاهر شد که تمام خانه روشن گشت و آن نور در همه آفاق منتشر شد و بمشرق و مغرب رسید .

دوم - چون امام متولد شد هر دو کف دست بر زمین نهاد و سر بطرف آسمان بالا کرد و بزبان فصیح کلمه شهادت گفت .

سوم - بعد از ولادت و ظهور نور و ادای کلمه شهادت در سجده افتاد و پیشانی بر زمین نهاد و چیزی گفت که کسی ندانست ، در آن محل امام حسن عسکری ؛ در آمد و او را برداشت و روی بروی او نهاد و زبان در دهانش کرد و بعد از آن گفت که سخن گوی . او بزبان فصیح این آیت را خواند : **وَأُكْرِمُوا عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ** یعنی ما خواستیم آنکه منت نهیم بر آن کسان که زبون شده بودند و بیچاره در زمین و ساختیم ایشانرا پیشوایان در امر دین و گردانیدیم ایشان را وارثان علم الیقین .

چهارم - حکیمه گوید که چون امام متولد شد دیدم که مرغان سبز گرداگرد او را فرا گرفتند امام حسن عسکری ؛ یکی از مرغان را بخواند و گفت : **وَاحْفَظْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ** پس آن مرغ ویرا در ربود و با سایر مرغان غائب شد ، گفتم یا امام این چه مرغ بود که فرزندم را ربود ، گفت جبرئیل

بود با ملائکه رحمت ، بعد از زمانی دیدم که فرزندم را آوردند و در کنار امام نهادند شسته و پاکیزه .

پنجم - چون امام متولد شد ختنه کرده بود و پاک و مطهر که باوی هیچ آلودگی نبود .

ششم - چون امام متولد شد بر ذراع **ایمن**^۱ او نوشته بود : **جَاءَ الْحَقُّ**
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی آمد دین اسلام و ناچیز شد کفر و شرک بدرستی که باطل نیست شد و مضمحل گشت .

هفتم - شیخ **محبی الدین عربی** در موضعی از فتوحات سگیه آورده که مهر ختمیت ولایت مطلقه بر کتف مهدی ؛ باشد همچنانکه مهر ختمیت نبوت مطلقه بر کتف محمد مصطفی (ص) بود لیکن مهر نبوت **فاشز**^۲ بود یعنی مرتفع برابر بیضه کبوتری چه نبوت را روی در ظهورست و مهر ولایت **غائر**^۳ باشد یعنی فرورفته که بیضه کبوتری درو گنجد چه ولایت را روی در بطونست .

هشتم - **ابن عباس** گوید که قد مبارک امام **ربعه** باشد یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه .

نهم - حضرت رسول (ص) فرمود که مهدی ؛ از منست **وَأَجَلِي الْجَبْهَة** است یعنی پیشانی وی از دو طرف سر بیموست .

دهم - در پیشانی وی نوری باشد چون ستاره سحری براق و درخشان که دوست و دشمن آنرا بینند .

یازدهم - پیغمبر (ص) فرمود که زود باشد که بر انگیزد خدایتعالی از عترت من مردی که دندانهای وی سفید و براق باشد و اطراف پیشانی وی بيموی و زمین را پراز عدل کند بعد از آنکه پراز ظلم شده باشد .

۱ - ذراع **ایمن** : بازوی راست .

۲ - سورة هفدهم (بنی اسرائیل) آیه هشتاد و سوم .

۳ - شیخ **محبی الدین محمد بن علی المعروف بابن عربی الطائی المالکی** (۵۶۰ - ۶۳۸ هـ)

« صف الظنون » .

۴ - **فاشز** : بلند نشیننده . (منتهی الارب)

۵ - **غائر** : فروشونده ،

دوازدهم - حضرت رسول (ص) فرمود که مهدی ؑ از فرزندان منست

وَأَقْنِي الْأَثْفَ است یعنی پشت بینی وی بلندست.

سیزدهم - ابن عباس گوید که مهدی ؑ ظاهر شود و رنگ و روی او

بسرخی زند.

چهاردهم - حضرت رسول (ص) فرمود که مهدی ؑ از اولاد منست و روی

او چون ماه شب چهارده تابانست و رنگ او رنگ عریست و چشم او چشم بنی اسرائیلی.

پانزدهم - حضرت فرمود که مهدی از اولاد منست و بر رخساره او خالیست

که هیچکس را مثل آن خال نبوده و نمیشد.

شانزدهم - امام رضا ؑ فرمود که از جمله علامات مهدی آن بود که همیشه

از بوی خوش و طیب دلکش آید که هزار بار از بوی مشک اذفر^۱ بهترست بی آنکه عطری بکار برد.

هفدهم - فرمود که امام مهدی ؑ هرگز محتمل نشود و نسویلات^۲ و تمثیلات^۳

شیاطین را درو هیچ اثر نباشد.

هجدهم - و فرمود که چون چشم امام بخواب رود دلش بیدار باشد

و در عین خواب از درون سینه مبارکش آواز ذکر قرآن شنوند محرمائی که نزدیک وی باشند.

نوزدهم - فرمود که هرگز نسی بول و غائط امام را نبیند زیرا که حق

سبحانه و تعالی زمین را در فرمان او کرده که هر چه از او جدا شود فرو برد.

بیستم - در فصل الخطاب^۴ آورده بسند صحیح که همیشه ابری بر سر

مهدی سایبان باشد و او را از تاب آفتاب نگاهدارد.

بیست و یکم - فرموده که از درون ابر منادی باواز بلند ندا میکند که

هَذَا مَهْدِيٌّ .

۱ - اذفر : تیزبوی . (متهی الارب)

۲ - تسویل : پیراه کردن شیطان کسی را، « . »

۳ - تمثیل : صورت چیزی نمودنست . « . »

۴ - فصل الخطاب لوصول الاحباب : تألیف محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری الحنفی

معروف بخواجه پارسا (۷۵۶ - ۸۲۲ هـ) صوفی نقشبندیست وفاتش در مدینه بوده و همانجا مدفونست

" هدیه ج ۲ ص ۱۸۳ "

بیست و دوم - در معتبر گوید که از آن ابر کف دستی بیرون آمده باشد و فرشته‌یی از درون آن ندا میکند که : **هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ الْهَدِيُّ**.

بیست و سوم - امام رضا ؑ فرمود که نزد مهدی صحیفه‌یی باشد که نام وعدد اتباع وی تا قیامت در آن مکتوبست و صحیفه‌یی دیگر باشد که نام و عدد اعدای وی تا قیامت در آن مکتوبست.

بیست و چهارم - فرمود که مصحف فاطمه ؑ نزد مهدی باشد و آن صحیفه بیست نازل شده از آسمان در صفات ائمه اثنا عشر.

بیست و پنجم - فرمود که رایت بیضا بدست او باشد ، فرات بن حیّان^۱ گوید که از حضرت پیغمبر (ص) شنیدم که گفت ای فرات حال چون باشد نزدیک رایت بیضای مهدی؟ گفتم یا رسول الله مهدی کیست و رایت بیضا چیست؟ گفت علم‌یست سفید که بلند شود از قبیله ربهه در آخر الزمان و هر که متابعت صاحب آن رایت کند که مهدیست و از اولاد منست راه راست یابد و هر که مخالفت او کند گمراه شود. گفتم یا رسول الله آیا من در آن زمان زنده باشم؟ فرمود که در آن روز عرب اندکی باشد.

بیست و ششم - در فصل الخطاب آورده که بر رایت بیضای مهدی این کلمه مسطورست که : **السَّعَّةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**.

بیست و هفتم - امام رضا ؑ فرمود که یکی از علامات مهدی ؑ تکلم رایت اوست و سخن کردن آن رایت بعد از ظهور مهدی باشد.

بیست و هشتم - در فصل الخطاب آورده که چون وقت ظهور مهدی رسد شقه‌های آن رایت بحرکت درآید و بزبان فصیح گوید که **أَخْرَجَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ**.

بیست و نهم - امام رضا ؑ فرمود که همه سلاحهای رسول (ص) و همه سلاحهای وصی او نزد مهدی ؑ جمع باشد.

سی ۴۱ - فرموده که مهدی را شمشیری باشد که در وقت ظهور خود بخود از غلاف بیرون آید بی آنکه دستی در میان باشد.

۱ - فرات بن حیّان بن ثعلبة المجلی از عیون و جواسیس ابوسفیان بود حضرت رسول (ص) حکم بقتل او کرد با یکتن از انصار که حلیف او بود گفت من مسلمانم انصاری بر رسول عرض کرد که اینمرد چنین میگوید ، فقال رسول الله : **إِنَّ فِيكُمْ رَجُلًا فَكَلِمُهُمُ إِلَىٰ إِيْمَانِهِمْ مِنْهُمْ فَرَاتُ بْنُ حَيَّانَ** « ناسخ ج ۲ ک ۲ ص ۶۵۷ » .

سی و یکم - فرموده که آن شمشیر بزبان فصیح بسخن درآید و گوید که **أَخْرَجَ يَأْوِلِيَّ اللَّهُ** و در بعضی اخبار اهل بیت آمده که آن شمشیر ذوالفقار باشد.
سی و دوم - فرموده که زره پیغمبر در زمان مهدی پیدا شود و بیالای او راست آید و بر بالای غیر او دراز یا کوتاه بود.

سی و سوم - فرموده که مهدی مستجاب الدعوه باشد تا حدیکه اگر بر صخره دعا کند فی الحال بشکافد.

سی و چهارم - فرمود که همیشه عمودی از نور میان مهدی و خدای تعالی قائم باشد که آنرا گاهگاه مخلصان صادق مشاهده کنند.

سی و پنجم - فرموده که مهدی از پس پشت چنان بیند که از پیش روی و هیچ چیز حجاب او نباشد.

سی و ششم - فرموده که مهدی همیشه مؤید باشد من عند الله بمدد روح القدس.

سی و هفتم - فرموده که همیشه در معارك و مشاهد جبرئیل بردست راست او باشد و میکائیل بردست چپ او.

سی و هشتم - فرموده که همیشه حق با او باشد و او با حق و هرگز هیچ باطل بر او غلبه نکند و همیشه او غالب مطلق باشد.

سی و نهم - امام رضا فرمود که چون مهدی ظاهر شود حق تعالی چهار هزار ملک مقرب از برای نصرت او از آسمان فرو فرستد تا در جمیع معاربات با او باشند و اعلای کلمه حق کنند.

چهارم - در **فصل الخطاب** گوید که رسول (ص) فرمود که عصائب عراق یعنی اخیار ایشان و ابدال شام یعنی چهل تنان ملازم مهدی باشند و بیعت کنند با مهدی از اولیاء این امت گروهی که بعدد اهل بدر باشند یعنی سیصد و سیزده تن از اولیاء کبار و اصفیاء بزرگوار و شیخ محیی الدین در فتوحات آنجا که ذکر مهدی و متابعتش میکند فرموده که اکثر خواص وی ارباب معارف الهی و حقایق نامتناهی و اهل کشف و وجد و شهود باشند و همیشه با وی سیصد و شصت مرد باشد از کاملان اولیاء الله و بزرگان رجال الغیب **وَاللَّهِ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ**.

۱ - مصائب بروزن مصائب جمع مصابة است و عصبه و عصابه گروه مردان از ده تا چهل

باشند، مرغان و اسبان را نیز گویند، (منتهی الارب).

www.KetabFarsi.com

باب سوم

در ذکر حکایات لطیفه ملوک و نکات ظریفه سلاطین
و این باب مشتملست بر ده فصل

www.KerabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

فصل اول

در علم و فراست پادشاهان وحدت طبع و ظرافت ایشان در توقعات ،
ثعلبی آورده که اسکندر پادشاه هند نوشت : **أَخْبَنُ أَنتَكَ مِنَ الْأَشْرَارِ** گمان میبرم
که تو از اشراری ، پادشاه هند در جواب او نوشت : **الْمُصْبِيُّ لَا يَظُنُّ بِالنَّاسِ**
الْأَسْوَأَ لِأَنَّهُ يَرَاهُمْ بِعَيْنِ طَبْعِهِ : بد کردار گمان نمیبرد بمردمان الابدی را زیرا که
می بیند ایشان را بدیده طبع خود یعنی حال دیگران را بر حال خود قیاس میکند ،
اسکندر جواب او را پسندید .

مؤلف از بعضی عرفاء استماع کرده که فرموده اند کسیکه میخواهد عیب
کسی را گوید آنچه خود بآن متصفست اول بزبانش میاید زیرا که آن صفت
بوی اقر بست .

یکی از اقربای خلیفه بغداد را فرزند خرد سالی وفات یافته بود و جزع
بسیار میکرد ، خلیفه بوی نوشت **أَيُّرُكُ وَهَوْفِنَةُ وَ يَسُوءُكَ وَ هُوَ رَحِمَةٌ** یعنی
آیا خوشدل میدارد ترا فرزند در وقت حیات و حال آنکه در آنوقت فتنه است یعنی
موجب دلتنگی تست و آنا بد حال میگردداند ترا فرزند در وقت ممات و حال آنکه
در عین رحمتست یعنی شفیع قائم تست .

سلیمان بن عبدالملک ۱ از طاعون گریخت بوی نوشتند : **قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ**
الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأْتِمِعُونَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی بگوای محمدصم
منافقان را که سود نمیدارد شما را از گریختن اگر بگریزد از مرگ یا از کشتن
و آن هنگام که بگریزد شتمع و برخوردار نخواهید شد مگر زمانی قلیل ، سلیمان
در جواب نوشت : **ذَاكَ قَلِيلٌ تُرِيدُ مَا أَنْ زَمَانَ قَلِيلٌ** را میخواهیم یعنی زمان حیات
مفتنست هر چند قلیل باشد .

۱ - سلیمان بن عبدالملک (۹۶ - ۹۹ هـ) هفتمین خلیفه اموی (معجم الانساب) .

۲ - سوره سی و سوم (الاحزاب) آیه شانزدهم .

حَجَّاجُ بْنُ يَوْسُفَ بر منبر خود رقعہ بی یافت کہ برو این آیت نوشته بودند
قُلْ تَمَتَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ یعنی بگو ای محمد مر آن کافر را
 کہ برخوردار بکفر خود اندک زمانی در دار دنیا شو بدرستی کہ تو از اهل دوزخی
 امر تمتع امر تہدیدست یعنی از تمتعات بہرچہ خواهی شغل گیر کہ تو از اصحاب
 آتش خواهی بود ، حججاج بفرمود تا در ذیل رقعہ این آیت بنوشتند و ہم بر منبر
 بگذاشتند کہ **قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** یعنی بگو ای محمد
 مر کافران را کہ بمیرید بخشم خود ، حاصل معنی آنکہ بخشمی کہ از مؤمنان دارید
 میگذرانید تابوقت مرگ بدرستی کہ خدا داناست بآنچہ کہ در سینہ های شماست .

شب **هارون الرشید** خواست کہ باز بیدہ کہ زوجہ او بود مباشرت کند نا گاہ
 اثر حیض درو پیدا شد ، زبیدہ را شرم آمد کہ صریح گوید گفت **أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا
 تَسْتَعْجِلُوهُ** آمد فرمان خدا پس شتاب مکنید ، هارون از حرص شہوت پروای این
 معنی نکرد ، زبیدہ خون بر جامہ خود دید و گفت : **وَفَارَ التَّنُورُ** یعنی برجوشید
 تنور ، هارون متصود وی را دریافت و برسپیل ظرافت این آیہ خواند کہ : **سَاوِي
 إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ** یعنی زود باشد کہ باز گردم و پناہ برم بکوهی کہ
 نگاهدارد مرا از آب طوفان ، زبیدہ در جواب گفت : **لَأَعِصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**^۲
 یعنی نیست نگاهدارندہ بی امروز از فرمان خدای ، هارون را وقت خوش گشت و دست
 از وی برداشت .

زاهدی سالوس نزد پادشاهی حدیدالفہم کہ بادمان^۱ خمر مبتلا شدہ بود
 آمد و گفت دوش حضرت رسالت پناہ را در واقعہ دیدم کہ مرا گفت برو پادشاہ را

۱ - حججاج بن یوسف الثقفی مکنی بابو محمد از ولایة عبدالملک بن مروان و پسرش ولید
 بود بیست سال امارت کرد و پنجہا و چہار سال عمر و بسال ۹۵ ہجری وفات یافت (حبیب السیر ج ۲
 ص ۱۶۷) .

- ۲ - سورۃ سی و نہم (الزمر) آیۃ یازدہم .
- ۳ - سورۃ سوم (آل عمران) آیۃ یکصد و پانزدہم .
- ۴ - سورۃ شانزدہم (النحل) آیۃ یکم .
- ۵ - سورۃ یازدہم (ہود) آیۃ چہل و دوم .
- ۶ و ۷ - سورۃ یازدہم (ہود) آیۃ چہل و پنجم .
- ۸ - ادمان ، بکسر اول : پیوستہ شراب خوردن ، «منتخب»

بگوی که شراب کمتر خورد، پادشاه گفت والله که تو این خواب را بدروغ بر آن حضرت بسته‌ی، زاهد گفت از کجا می‌گویی که این خواب دروغست، گفت از آنجا که گفتم پیغمبر فرمود شراب کمتر خورد زیرا که این عبارت رخصت است بر آنکه کمتر میتوان خورد و حال آنکه اندک و بسیار آن حرامست و هرگز آن حضرت رخصت ندهد بحرام اندک همچنانکه رخصت ندهد بحرام بسیار، زاهد خجل گشت و حاضران بر حدت فهم پادشاه آفرین گفتند.

www.KetabFarsi.com

فصل دوم

در علو شان پادشاهان و عزم درست و همت بلند ایشان

مردم از شاه اردشیر شکایت کردند که بغایت کم از حرم بیرون میآید و دیر دیدار مینماید ، این خبر بوی رسید گفت : **أَجْرُ النَّاسِ عَلَى الْأَسَدِ أَكْثَرُهُمْ رُؤْيَةً لَهُ** یعنی دلیرترین کس بر شیر آنکس است که شیر را بسیار ببیند .

عربی نزد **معاویة ابوسفیان**^۱ رفت وقتی که پادشاه بالاستقلال بود در شام و عراق و از روزگار شکایت بسیار کرد و گفت زمانه مرا بر زمین میدارد و غم روزگار بر من کمین دارد ، گفت : **نَحْنُ الزَّمَانُ مَنْ رَفَعْنَاهُ أَرْتَفَعَ وَمَنْ وَضَعْنَاهُ انْضَعَّ** یعنی از زمان شکایت مکن که ماییم زمان ، هر کس را که ما بر داریم بلند شود و هر کس را که ما فرو گذاریم پست شود .

نزد **معاویة** گفتند که **احنف بن قیس**^۲ میگوید که مردم مرا بیخبل نسبت میکنند و حال آنکه من تدبیرات میکنم که هر یکی از آن بصد هزار دینار می ارزد معاویة گفت اول بیخبل او اینست که تدبیر خود را بها میکند و صد هزار دینار قیمت بر آن مینهد .

ابو محمد یزیدی^۳ از اعیان بغداد **بهارون الرشید** نوشت که شنیده ام در مجلس انس بعضی از ندیمان از بنده سعایتی کرده اند ، هارون در جواب او نوشت :

۱ - معاویة بن ابوسفیان بن حرب بن امیة ، بیست سال از جانب عثمان والی شام بود و از آن پس بیست سال خلافت کرد ، هشتاد و هفت سال بزیست و در سال شصتم هجری بمرد (طبقات ج ۷ قسم ثانی ص ۱۲۸) .

۲ - احنف بن القیس التمیمی مکنی بابو البحر و موسوم بضحاک بصفه عقل و حلم و فضل و علم اتصاف داشت و از یاران حضرت امیر (ع) در جنگ صفین بود ، وفاتش بیروایت امام باقری در سال هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و بیروایت سیر السلف در سنه شصت و هفت (حبیب السیر ج ۲ ص ۱۲۸) (و طبقات ج ۷ ص ۶۶) .

۳ آخر معاویة پلید دین او را پینجاه هزار درم خرید و او بدین امیة گروید (مجالس ص ۱۲۶) .

۳ - ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی معلم و مؤدب مأمون عالم لغت و نحو بود و رازی شعر ، در سال ۲۰۲ وفات یافت « فرید وجدی » .

مَجْلِسُ الْأُنْسِ بِسَاطِ يَطْوِي مَعَ انْقِضَائِهِ یعنی مجلس انس بساطیست که در نور دیده میشود یا منقضی شدن آن، یعنی آنچه از سعایت و غیبت در مجلس انس و مباسطت میگردد چون مجلس درهم نور دیده شد آن سخنان نیز درهم نور دیده شود و اثری و ضرری از آن بظهور نیاید.

اسکندر را گفتند که اینهمه ممالک بتصرف در آوردی هنوز قناعت نمیکنی، گفت: **الْقَنَاعَةُ مِنْ طِبَاعِ الْبِهَائِمِ**، قناعت کردن و خرسند شدن بچیزی از خصلتهای چهار پایانست، آیه کریمه: **قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا** مؤید این سخنست.

بیت

لعل و گهر از دل کان می طلب هر چه بیابی به از آن می طلب^۱

یعقوب لیث^۲ پیش از آنکه پادشاه شود روزی با جوانان قبیله در جایی نشسته بود پیری از اقربای وی بانجا رسید گفت ای یعقوب جوانی خوب روی ورشید و رسیدگی، دست پیمانی^۳ لایق سامان کن تا عروسی جمیله از اعیان قبیله برای تو خواستگاری کنم، یعقوب گفت ای پدر آن عروس که من میخواهم دست پیمان او مهیا کرده ام، گفت آن کدامست، یعقوب شمشیر از نیام بر کشید و گفت من عروس ممالک شرق و غرب را خواستگاری کرده ام و دست پیمان او این شمشیر آبدار و این تیغ جوشن گذارست.

بیت

عروس ملک، کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند
و زبان حالش بدین مقال مترنم بود که :

۱ - سورة بیتم (طه) آیه یکصد و سیزدهم .

۲ - در نسخه (ت) بجای بیت متن این بیت نوشته شده :

دل قناعت نمیکند بخمیر !؟ دیده راضی نمیشود بخیال

۳ - ابو یوسف یعقوب بن لیث صفار (۲۵۴ - ۲۶۵) « معجم الانساب » .

۴ - دست پیمان : اسباب دامادی و مهری را نیز گویند که بوقت عقد کردن قرار دهند و آنرا

مهر موجل خوانند و معرب آن دست پیمانست ، اسدی گوید :

مرورا ز بهر نریمان بخواست همه دست پیمان او کرد راست

« برهان و رشیدی »

قطعه

دريا و كوه را بگذاريم و بگذريم سيمرغ وار زير پر آريم خشك وتر
يا بر مراد بر سر گردون نهميم پاى يا سرد وار در سر همت نهميم سر

مأمون الرشيد را روزی چند گل خوردن عادت شده بود و از آن جهت مرضهای مهلك عارض شده بود و هر چند اطباء سعی نمودند و معالجت فرمودند از آن عادت نگشت و از سر آن خصلت درنگذشت تا کار او بسرحد نا امیدی رسید آخر اقرباى او بحضرت امام رضا (ع) رجوع کردند و استغاثه نمودند و گفتند یا بن رسول الله اطباء عاجز شده اند وقت عنایتست . اگر تو معالجه آن نکنى هلاك میشود امام نزد او آمد وقتیکه بر بستر زار و نزار افتاده بود . گفت ای مأمون تو مردی عاقلی و دانا و مدبر و صاحب رأی و ملوک را عزم های درست و همتهای بلند میباشد که در هر چه عزم کنند از آن بر نگردند و بر هر چه همت گمارند آنرا پیش برند **فَإِنَّ عَزْمَهُ مِنْ عَزَمَاتِ الْمُلُوكِ** ، پس کجاست آن عزم درست که پادشاهان را میباشد که هیچکس آنرا تغییر نمیتواند داد ، پس اگر این راستست تو که از ملوک بزرگی عزم بر ناخوردن کل جزم کن و همت بر آن گمار که دیگر پیرامون این کار نگردی . مأمون از سخن امام متأثر شد و بر ترك آن خصلت عزم جزم کرد و هر چند در آن دوسه روز طبع وی گل طلبید و خاطرش بان کشید بقوت عزم درست آن کشش طبع را منع کرد و آن وسوسه را نفی نمود و ببرکت انفس امام از آن بلیه خلاص شد وصحت یافت .

۱ - استغاثه : فریاد خواستن (منتخب) .

۲ - در نسخه (گ) بعد از جمله : بسرحد نا امیدی رسید . چنین نوشتست : آخر بوی خبر دادند که حکیمی حاذق و بغایت دانا و برحقایق حکمت توانا درغاری از جبال بیت المقدس خلوت گزیده و از آرایش خلق دامن درچیده ، مأمون کسان معتبر نزد او فرستاد و از وی التماس باحضار او فرمان داد ، آن حکیم آمد و بر سر بالین وی نشست وقتیکه بر سر بستر بیماری زار و نزار افتاده بود . . . الخ

www.KetabFarsi.com

فصل سوم

در ترك شهوت پرستی ایشان

ابوسلمه خَلَّال^۱ وکیل سَفَّاح^۲ بود ، بوی نوشت که اگر فرمان دهی برای تو کنیز کان صاحب جمال پیدا کنیم ، خلیفه در جواب نوشت: **إِذَا عَظُمَتِ الْقُدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ** ، چون قدرت بسیار و بزرگ شود شهوت و دغدغه آن کم گردد .

اسکندر با سرهنگان سپاه خود بر موکب حشمت میراند ، یکی از مقرران گفت حقتعالی ترا ملکی عظیم داده و بر همه سلاطین عالم غالب ساخته زنان بسیار بحیاله نکاح خود در آرتا اولاد تو بسیار شوند و نسل تو باقی ماند و بعد از تو یاد گاری باشد و ممالک را خواستگاری بود ، جواب داد که یادگار مرد نه فرزند اوست بلکه خصال ارجمند اوست ، از مردی نباشد که آنکس که بر مردان غالب آید زنان بر و غالب آیند .

حکیمی فاضل و طبیبی حاذق بمجلس خلیفه بغداد آمد و گفت برای توسته تحفه آورده ام که جز ملک را نشاید ، فرمود آن کدامست ؟ گفت اول خضایی که سوی سپید را سیاه سازد بر وجهی که دیگر سپید نشود ، دوم معجونی که هر چند کسی طعام غلیظ خورد معده گران نشود و آن طعام هضم صحیح یابد ، سوم ترکیبی که تناول آن پشت و کمر را قوی سازد و تقویت باه کند بمشابهی که هر چند شهوت براند ضعف طاری نشود ، خلیفه زمانی تأمل کرد پس گفت ای حکیم پیش ازین سخنان قدر تو بر من بیش ازین بود و من ترا دانا گمان میداشتم و عاقل می پنداشتم ، اما خضایی که گفתי سرمایه فریب و غرور است ، چه سیاهی مو ، ظلمت و سپیدی آن ، نورست ،

۱ - ابو سلمه حفص بن سلیمان الکوفی « وزیر آل محمد » اول کیست که در دولت عباسی نام وزیر بر وی نهادند ، خَلَّال یعنی سرکه فروش و چون سرای وی در کوی سرکه فروشان بود و او با ایشان بسیار نشستی او را خَلَّال گفتندی « تجارب السلف ص ۹۷ » .

۲ - ابوالعباس سَفَّاح : نخستین خلیفه عباسی است و نسب او برین جمله است : ابوالعباس عبدالله بن محمد الکامل بن علی بن عبدالله بن العباس ، در سال ۱۳۲ با او بیعت کردند و پس از چهار سال و نه ماه خلافت در سنه ۱۳۶ بدرود زندگی گفت (تجارب السلف ص ۹۳) .

زهی مغرور کسی که در آن کوشد که نور را بظلمت پیوشد و اما معجونی که ذکر کردی ، من از آن قبیل نیستم که طعام بسیار خورم و بان لذت گیرم ، چه از آن ناخوشتر که هر لحظه بجایی باید رفت که درو نادیدنی باید دید و ناشنیدنی باید شنید و نا بوییدنی باید بویید ، اما ترکیبی که نام بردی ، مباشرت با زنان و افراط در آن و مبالغه شهوت ، شعبه بیست از جنون و شیوه بیست از دایره خرد بیرون و بغایت نامناسبست که خلیفه روی زمین پیش زنی بدوزانو درآید و تعلق و چاهلوسی نماید و عارف جام این حکایت را در بهارستان آورده و در مذمت شهوت پرستان این قطعه را فرموده

قطعه

ای زده لاف خرد چند بشهوت گیری	گیسوی شاهد و زنجیر جنون جنبانی
چه جنون باشد ازین بیش که پیش زنی	بنشینی بسر زانو و کون جنبانی

فصل چهارم

در سیاست ایشان

اسکندر بکشتن دزدی فرمان داد ، دزد گفت ای پادشاه درینکار که از من صادر شده کاره^۱ بودم گفت در کشته شدن نیز کاره باش ،^۲
چون انوشیروان بقتل بوزرجمهر فرمان داد^۳ وی عفو طلبید انوشیروان
گفت: **إِذَا جَاءَ وَقْتُ حِصَادِ الزَّرْعِ وَلَمْ يُحْصَدْ فَسَدَ** ، چون هنگام درو کردن کشت
آید و درو نکنند کشت فاسد و ضایع گردد .

خرو پرویز عاملی را که بر عایا ظلم کرده بود بدر گاه طلبید و او گرانجانی
کرده در زود آمدن تعللی ورزید پرویز بجا کم آن دیار نوشت : **إِذَا ثَقُلَ جَسَدُهُ**
فَارْسِلْ إِلَى الْبَابِ أَخْفَ أَعْضَائِهِ أَعْنِي رَأْسَهُ ، چون گرانی کرد بدن او در آمدن ، پس
بفرست بدر گاه سبکترین اعضاء او را یعنی سرش را ،

سدید عوفی در جوامع الحکایات آورده که بهرامشاه^۴ پسر سلطان مسعود
غزنوی^۵ حاکمی بغور فرستاد و او بر غوریان ظلم بسیار کرد آخر غوری پای افزار
پوشیده پیاده بغزنین رفت و از آن ظالم دادخواهی کرد ، بهرامشاه بفرمود تانشان^۶

۱ - کاره ؛ ناخوش دارنده .

۲ - این حکایت از نصیحة الملوك فزالی مأخوذست « ص ۸۲ چاپ تهران » .

۳ - اشارتست بخشم گرفتن نوشیروان بر بوزرجمهر و حبس و بند فرمودنش :

نگه کن کنون کار بوزر جمهر

همانکسی که بردش با بر بلند

بگیتی درون تاکت آید جواز

چو مرگ آید آن خود گه رفتنت

از هر چه گوئی تونا گفتنت . . . الخ

(شاهنامه فردوسی)

۴ - بهرامشاه بن مسعود بروایت صاحب گزیده سی و دو سال پادشاهی کرد و در پانصد و چهل

و چهار درگذشت .

۵ - مسعود بن ابراهیم بروایت صاحب گزیده شانزده سال پادشاهی کرد و در پانصد و هشت

درگذشت .

۶ - در باب این کلمه نگاه کنید بفصل پنجم از باب پنجم حکایت دهقان غوری .